

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللهم صل علی محمد و آل محمد

سوره مبارکه شعراء (جله اول)

جله خانوادگی - استاد اخوت ۹۵/۱۱/۲۰

در ابتدای جلسه به سوالات دوستان می پردازیم.

- در رابطه با سوال چگونگی اثر گذاری محیط بر انسان

جواب: ما در قرآن با قوم هایی مواجه می شویم که جو عمومی قوم آلوده است مانند قوم لوط و شعیب، اما قرآن عذر آنها را نمی پذیرد. پس اگر کسی بگوید من در محیط ظلمت بودم و نمی توانستم نور را تشخیص بدهم، عذرش پذیرفته نیست.

بر اساس آیه (۱۷۲) سوره ی اعراف «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ»، انسان یک گوهره ی وجودی دارد که به آن تفکر یا تعقل می گویند. خداوند در نظر دارد که این قوه شکوفا شود که این بحث سوره ی شعرا هم هست.

بر اساس آیه ی «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» همه بر عبودیت خداوند شهادت داده اند و خداوند همه را موحد کرده است.

بعضی از اشکالات ما سیئه یا ذنب است. عوارض است و نباید باشد. هر وقت که انسان تصمیم گرفت سیئه یا ذنب را ترک کند باید یک دفعه تصمیم بگیرد و گناه را کنار بگذارد. در ترک گناهان تدریج معنا ندارد. مثلا نمی شود به کسی که دروغگو است بگوییم کم کم دروغ را کنار بگذار، باید یک دفعه تصمیم بگیرد که دروغ نگوید.

گناه مانند نجاست است. چه کم و چه زیادش نجاست است. نمی توانیم بگوییم نجاست زیاد باشد نجس است و اگر کم باشد نجس نیست. یک قطره نجاست هم نجس است و مقدار زیاد آن هم، نجس است. نمی شود به کسی بگوییم اگر تا الان نجاست را سر می کشیدی از این به بعد قطره قطره بخور! نجاست باید یکباره کنار گذاشته شود.

پس کسی که مبتلا به گناه است باید در ذهنش این باشد که گناه را باید دفعتاً ترک کرد. اما یک سری از اشکالات ما گناه نیست و عیب است. عیب را باید به تدریج برطرف کرد. مثلاً اگر کسی نمی‌تواند ارتباط گرم با اطرافیان برقرار کند یا مشکلات دیگران را حل کند این عیب است. یا کسی که در تکلم کردن با دیگران خوب نمی‌تواند منظورش را برساند یا کسی که حافظه اش ضعیف است، اینها عیب است و باید به تدریج رفع شوند.

همه‌ی ما پر از عیب هستیم. امام سجاد (علیه السلام) از خداوند درخواست می‌کنند که عیب‌هایی از من که دیگران می‌بینند را بپوشان و هیچ عیبی نماند مگر اینکه خودت آن را بپوشانی. یعنی می‌توان عیب را برطرف نکرد و فقط بپوشاند. پوشاندن عیب یعنی اینکه آسیب آن عیب به دیگران نرسد یا دیگران آن را عیب ندانند. خیلی از عیب‌های ما را خداوند با پرده‌ی ستر پوشانده است آنقدر که خودمان هم باورمان نمی‌شود آن عیب را داریم و یا حتی حسن به نظر می‌رسد.

عیب به خودی خود گناه نیست و در ارتباط با دیگران معنا پیدا می‌کند. عیب یعنی نقص‌های شخصیتی یا رشدی که در آیات و روایات به عنوان گناه ذکر نشده‌اند. مثلاً هوش پایین، کم‌شنوایی و یا حافظه‌ی ضعیف عیب هستند. عیب را باید به تدریج برطرف کرد و توجه هم نمی‌شود. مثلاً کسی که حافظه‌اش ضعیف است باید سعی کند که جایی یادداشت کند و به گونه‌ای آسیب آن عیب را برطرف کند.

خیلی وقت‌ها بحث و جدل‌هایی که بین زن و شوهرها می‌شود بر سر عیب‌هاست و نه گناه. در صورتی که باید با عیب‌های هم ساخت.

مسائلی مانند عصبی بودن و وسواس تقریباً عیب هستند و عیب‌هایی هستند که می‌توانند منجر به گناه هم بشوند.

برای ترغیب بچه بالغ به نمازخواندن نباید به او امر و نهی کرد باید استدلال کرد و باید استدلال آنقدر قوی باشد که خودش با اختیار خودش این کار را انجام دهد. باید اختیار او را قوی کنیم. و اگر نتوانیم با گفتگو و استدلال این کار را کنیم این عیب ماست و باید برویم کتاب بخوانیم و خودمان را قوی کنیم.

به یک انسان بالغ نمی‌شود امر و نهی کرد. قبل از تکلیف می‌شود به بچه امر کرد اما بعد از بلوغ نمی‌شود. ما برعکس عمل می‌کنیم و قبل از تکلیف بچه را آزاد می‌گذاریم و بعد از بلوغ به او امر و نهی می‌کنیم.

اولین آسیبی که گناه دارد از بین بردن محبت در خانواده است. شکاف ایجاد شدن در وحدت کلی خانواده است. کمبود محبت بین اعضای خانواده محصول انجام گناه توسط یک یا چند نفر و یا همه‌ی اعضای خانواده است. اگر من در محل کارم غیبت کرده باشم وقتی به خانه می‌روم به طور طبیعی می‌بینم که محبتم به همسر کم شده است.

اولین خاصیت محبت بین زوجین تعیین طهارت فرد است. زن و شوهر باید هر ماه، هر هفته و هر روز محبتشان را نسبت به هم بسنجند و اگر کم شده بود می‌فهمند که محصول انجام گناه است. هر چقدر که محبت بین دو زوج بیشتر باشد محبتشان نسبت به خدا بیشتر است. اگر مودت و رحمتی که با ازدواج بین زن و شوهر توسط خدا قرار داده می‌شود با گناه آلوده نشود می‌تواند تا هنگام مرگ فرد را از همه‌ی گناهان نجات بدهد. چون بسیاری وقت‌ها، انسان خودش هم در جریان انجام دادن گناه نیست و فکر نمی‌کند که کاری که انجام می‌دهد گناه است اما عوارض و تیرگی آن گناه را می‌بیند و از این تیرگی می‌فهمد که اتفاقی افتاده و شروع به بررسی و محاسبه‌ی اعمالش می‌کند و می‌فهمد که این تیرگی از کجا حاصل شده است. بعضی از همسرها از افزایش محبت بین خودشان می‌ترسند و فکر می‌کنند که این محبت دنیایی است در صورتی که خداوند این محبت را معرف طهارت انسان‌ها قرار داده است و باید از این محبت پاسداری کرد.

محبت بین دو دوست هم همین شکل است. روایت داریم وقتی دو دوست با هم مصافحه می‌کنند و به هم دست می‌دهند گناهانشان از بین دست هایشان می‌ریزد و خداوند به کسی که محبت بیشتری به دوستش دارد، نظر می‌کند. هر زمان که محبتتان به دوست مومنتان کم شد و دیدید که خیلی هم حوصله‌ی او را ندارید، بدانید که اتفاقی از نوع گناه برای شما افتاده است که نتیجه‌اش کاهش محبت شده است.

- سوال درباره‌ی اثبات خدا و شناخت خداوند

هرکس می‌خواهد درباره‌ی خدا فکر کند، بهترین کاری که می‌تواند بکند خواندن آیات توحیدی قرآن است. بهترین راه شناخت خداوند خواندن قرآن است، ز خداوند خودش را در قرآن معرفی کرده است. خواندن آیات استفهامی سوره‌ی نمل یا قصص انسان را آرام می‌کند. لازم نیست برای اثبات خداوند استدلال کنیم اما لازم است برای اطمینان به وجود خداوند قرآن بخوانیم.

بدترین کار برای اطمینان به وجود خدا خواندن کتاب‌های کلامی است که می‌خواهند با برهان‌هایی مثل برهان نظم خدا را اثبات کنند، چراکه یک القای منفی ایجاد می‌کنند؛ که خدا حقیقتی است که باید اثباتش کرد، در صورتی

که قرآن می‌گوید خدا همانی است که خودت هم می‌دانی هست! وجود خدا آن قدر بدیهی است که نیاز به اثبات ندارد. فرض کنید کتابی نوشته شود در اثبات اینکه روز، روز است و شب، شب! شما هیچ وقت این کتاب را نمی‌خوانید و حتی از این کتاب بدتان می‌آید چرا که می‌گویید این موضوع آن قدر بدیهی است که نیازی به اثبات ندارد. در واقع هیچ چیزی بدیهی تر از خدا وجود ندارد.

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن سه سوره دارد که ابتدایش با طس و طسم شروع می‌شود: سوره نمل، سوره قصص و سوره شعرا.

سوره‌هایی که با حروف مقطعه شروع می‌شوند، مطلعشان با تلك آیات الكتاب و يا ذلك الكتاب شروع می‌شود و اکثرشان درباره‌ی آیات کتاب صحبت می‌کنند. می‌توان نتیجه گرفت که به هر حال حروف مقطعه با کتاب یک ارتباطی دارند. ۲۹ سوره داریم که با حروف مقطعه شروع می‌شوند.

علامه طباطبایی (ره) در تفسیر سوره‌ی شوری می‌فرمایند که حروف مقطعه کارکرد دسته بندی سوره‌ها را دارند و سوره‌ها را دسته بندی می‌کنند.

مثلا سوره‌های «بقره، لقمان، سجده، آل عمران، عنکبوت و روم» به خاطر شروع با الم یک دسته از نظر مفهوم هستند و علامه بعضی مفاهیم را هم مطرح می‌کنند:

سوره‌های الم‌ها بیشتر اعتقادی احکامی سیاسی هستند.

طواسین بیشتر اعتقادی خاص هستند و درباره‌ی پرورش ایمان هستند.

سوره‌های حوامیم ساختاری هستند.

پس مطلع سوره‌ها به نوعی دسته‌بندی کننده‌ی سوره‌ها هستند و خیلی هم خوب جواب می‌دهند.

طسم (۱)

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲)

«مبین» یعنی حقایق را بدیهی می‌کند. چشم بیناندازی در نور آن، می‌توانی حقیقت را مثل روز روشن ببینی. مثلاً وقتی درباره آخرت حرف می‌زند، ما می‌توانیم آخرت را مثل روز ببینیم. انگار که ما را در آخرت قرار داده‌اند. کارکرد مبین این است؛ مبین یعنی روزکننده حقیقت.

لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۳)

این آیه رنجی که پیامبر در راه ایمان آوردن افراد متحمل می‌شود را بیان می‌کند. لعل حالت تشقی دارد و نه تویخ. خیلی جالب است که اگر ما مومن نشویم، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ناراحت می‌شوند. پس هر کس به خاطر ایشان هم که شده باید خوب بشود ... ما که نمی‌توانیم ببینیم که پیامبر اکرم و امیرالمومنین و حضرت زهرا (سلام الله علیهم اجمعین) ناراحت باشند. پس مجبوریم، خوب شویم.

إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ (۴)

این آیه می‌گوید که نگران هیچ چیز در عالم نباشید، اگر خدا می‌خواست همه مومن بشوند با یک ساز و کاری می‌توانست کاری کند که همه خاضع شوند و ایمان بیاورند اما اراده‌ی خداوند بر این بوده است که انسان‌ها با اختیار خودشان ایمان بیاورند نه به اجبار. اگر با زور بود که خداوند می‌توانست همه را مومن کند! پس حواسمان باشد که نخواهیم کسی را به زور مومن کنیم. زیرا خداوند نیز این را نخواست است. حواسمان باشد که خداتر از خدا نشویم! حتما باید مسیر اختیار فرد فعال بشود وگرنه ایمان اجباری، نماز اجباری و خوب شدنی که اجباری و الزامی و به خاطر مقررات است، مدنظر خدا نیست.

اینکه نظم و اخلاق به خاطر قوانین و مقررات در جامعه وجود داشته‌باشد مدنظر خدا نیست. اگر خدا می‌خواست خودش می‌توانست این کار را انجام بدهد و احتیاجی هم به دوربین مداربسته نبود. کافی بود خداوند ارتباط یکی از اعضای بدن را با گناه برقرار کند. مثلاً اگر کسی دزدی می‌کرد دستش دراز می‌شد و یا اگر دروغ می‌گفت مثل

پینوکیو دماغش دراز می‌شد، دیگر این گناهان انجام نمی‌شدند. اما خداوند نمی‌خواهد کسی را به اجبار هدایت کند. خداوند می‌خواهد بشر با اختیار خودش رشد کند و اخلاق درونی انسان شود. و گرنه هدایت اجباری مانند این است که کودکی را در سه کنجی قرار دهیم و مجبور به رعایت قوانین بکنیم. اگر گناهی انجام بدهد حتماً بلایی سرش می‌آید، پس مجبور است قوانین را رعایت کند. اما خداوند اینگونه نخواست است.

سوال: آثار اجتماعی دوربین گذاشتن و درونی شدن ارزشها و اخلاق یکی است؟

جواب: خیر یکی نیست. چون عمل وقتی با نیت و اختیار باشد باعث رشد انسان می‌شود: «الیه یصعد الکلم طیب و العمل صالح یرفعه» وقتی انسان عملی را با اختیار و نیت انجام می‌دهد به سمت خدا غور پیدا می‌کند اما وقتی نیت را از انسان بگیریم دیگر عملش صالح نمی‌شود و به بالا ارتقا پیدا نمی‌کند. سطح انسان کوچک می‌شود، می‌شود یک انسان قانون‌مدار بدون اوج که از او نظم و قانون را بگیریم چیزی از او نمی‌ماند.

بحث من نفی دوربین گذاشتن و مقررات راهنمایی و رانندگی و جریمه نیست ولی این نشانه‌ی طفولیت جامعه است. به هر حال طفل را تا موقعی که طفل است باید مراقبت کرد تا بزرگ شود.

پیامبر از طفل ماندن انسان‌ها ناراحت می‌شود. شما فکر کنید ۲ روستا داریم که در یکی از آنها همه‌ی افراد بدون هیچ اجباری پاک هستند، اما یک روستای دیگر همه از روی اجبار و زور آدم‌های پاکی هستند. شما از کدام لذت می‌برید؟

اگر قانون حجاب در سطح اجبار بماند و درونی انسان‌ها نشود، این هم طفل نگه داشتن مردم است. باید در یک بازه زمانی روی این موضوع آفتدر کار فرهنگی شود که درون آدم‌ها طالب حجاب شود. باید قانون را بگذاریم و کاری کنیم تا انسان‌ها بزرگ شوند. وقتی همه انسان‌ها طفل شوند، سقیفه اتفاق می‌افتد. خانه‌نشین شدن امیرالمومنین (علیه السلام) اتفاق می‌افتد. باید صبر کنیم تا همه بزرگ شوند تا حضرت بقیه الله (عجل الله تعالی فی فرجه) بیایند. اگر بنا بود خداوند حق را به زور برقرار کند، امیرالمومنین (علیه السلام) با کائنات و جن در ارتباط بود و به اجبار می‌توانست حکومت را بگیرد اما ایشان دست می‌گذارد روی شعور عمومی مردم. اگر شعور عمومی برای اقامه‌ی حق تحریک نشود، امیرالمومنین (علیه السلام) خلیفه چهارم می‌شود.

در بحث نظام دادن تربیت عامه و عموم مدنظر است و اگر یک جمعیت حداقلی بخواهند اختلال ایجاد کنند. باید جلویشان گرفته شود اما باید به فکر رشد این افراد هم باشیم.

ما در صورتی می‌توانیم به ایمان انسان‌ها افتخار کنیم که انگیزه درونی برایشان ایجاد کنیم. نظام اختیار بسیار باعث رشد انسان می‌شود. وقتی برمی‌گردیم به گذشته‌ی خودمان نگاه می‌کنیم می‌بینیم که نظام اختیار چقدر ما را بزرگ کرده‌است. خیلی وقت‌ها ما گناه کردیم و کسی نفهمید، و توبه‌هایی که می‌کردیم چقدر باعث رشد ما شد. انسان نسبت به سایر مخلوقات و حتی نسبت به ملائکه قدرت پرش ویژه‌ای به خاطر داشتن ساز و کار اختیار در دست دارد. اینکه انسان در زمینی قرار بگیرد که در آن خاضع شدن اجباری نیست و اختیارش فعال شود و با اختیار رشد کند آن قدر با ارزش است که به خاطر آن عده‌ای جهنم بروند. یک انسانی که با اختیار رشد کند معادل ده‌ها نفری است که رشد نکنند و به جهنم بروند. خدا همه‌ی انواع مخلوقات را دارد، مخلوقاتی هم دارد که گردن‌هایشان همین الان خاضع شده‌است و از بین همه‌ی مخلوقات یکی را به عنوان نمونه انتخاب کرده‌است که با اختیار رشد کند. اینکه تنها یک نفر یعنی امیرالمومنین (علیه السلام) از بین انسان‌ها رشد کند آنقدر می‌ارزد که عده‌ای جهنم بروند و حتی جهنم پر شود..

ممکن است کسی بگوید ما نمی‌فهمیم، جوابش این است که خود ملائکه هم نمی‌فهمیدند و همان موقع به خدا گفتند که می‌خواهی کسی را خلق کنی که در زمین فساد و خون ریزی می‌کند؟! و خداوند فرمود من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. علم این موضوع حتی در سطح ملائکه هم نیست. ملائکه به خدا اعتماد کردند اما شیطان اعتماد نکرد و شیطان شد. ما هم می‌توانیم به خداوند اعتماد کنیم و تصدیق کنیم که کار خدا درست و با حساب و کتاب است.

اگر کسی مدیر مدرسه باشد می‌فهمد که ارزش مدرسه‌ای که اختیار انسان‌ها را فعال می‌کند خیلی بیشتر از مدرسه‌ای است که دانش‌آموزانش با قانون و اجبار مجبور به خوب بودن هستند. در مدرسه‌ای که بر تشخیص درونی کار می‌کند ممکن است که خیلی‌ها خوب نشوند و از اختیارشان سوء استفاده کنند اما آن تعدادی که رشد می‌کنند، رشد بسیار زیادی می‌کنند و به صورت خودکار و درونی و بدون اجبار خوب هستند. اگر کسی مدیرعاقلی باشد امکان ندارد مدرسه‌ی دوم را انتخاب کند. در تربیت بچه نیز همین‌طور است.

شاید آثار منفعت مادی حاکم کردن اجباری نظم و قانون، بیشتر از نظام اختیار باشد اما در این نظام انسان اوج نمی‌گیرد و به کمال نمی‌رسد. حتی در رسیدن به منفعت مادی هم این مدل نظم و قانون همیشه جواب نمی‌دهد چرا که در تمدن غرب که فلسفه‌اش به نظم درآوردن انسان‌ها برای رسیدن به منفعت مشترک است، می‌بینیم که آنجایی که

جمع بودن با منفعت مشترک منافات پیدا می‌کند این تمدن نمی‌تواند پاسخگو باشد و اختلاف به وجود می‌آید. و اختلافی که خودشان آن را گزارش می‌کنند.

نمی‌گوییم که ما اختلال نداریم و بی نقص هستیم بلکه می‌گوییم ما هم در هرچه که اختلال داریم آن را از تقلید تمدن غرب گرفته‌ایم. اختلال در روابط انسانی، در لایه‌های اخلاق، در لباس پوشیدن و نوع گویش همه محصول تقلید از غرب است. حتی در قانون اساسی، آن بخشی که از غرب گرفته‌ایم، اختلال دارد. شیطان در افکار ما ریشه کرده‌است و ما باید از شیطان برائت بجوییم.

باید بت شکن بشویم و راه نفوذ و روزنه‌ی ورود شیطان به زندگی و افکارمان را ببندیم تا از آسیب‌ها و اختلال در امان باشیم.

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات